

مرگ و مرگ‌اندیشی

سیدیحیی یثربی

جستاره

موجوداتی که مرگ ندارند و نیز موجوداتی که از مرگ خود آگاه نیستند، از مرگ دلپره نداشته نگران هم نیستند. اما انسان با آگاه شدن از مرگ، مخصوصاً با آگاه شدن از مرگ خود، دچار اضطراب و نگرانی شده، چندین پرسش اساسی دربارهٔ مرگ، سر ذهن و اندیشهٔ او سنگینی می‌کنند:

- مرگ یعنی چه؟ - چرا باید مرد؟ - چگونه می‌میریم؟ - بعد از مرگ چه می‌شود؟ - چه کسی یا کسانی از راز مرگ آگاهند؟ - می‌توان مرگ را چاره‌جویی کرد؟ - آیا روحی داریم که با مرگ نابود نشود؟ - سرگذشت این روح - اگر باشد - پیش از پیوستن به جسم چه بوده است؟ - سرنوشت این روح، پس از مرگ جسم، چه خواهد بود؟ و دهها پرسش دیگر.

و بشر از همان آغاز برای به دست آوردن پاسخ این پرسش‌ها، تلاش کرده است. اگر چه پیامبران، فلاسفه و اندیشمندان، اولیا و عرفا و حتی افسانه‌باغان و اسطوره پردازان، هر یک به نوعی به این پرسش‌ها پاسخ داده‌اند؛ اما مرگ برای انسان همچنان یک معما و راز ناگشوده است.

اینک در این مقاله برآنیم تا این راز را با مولای متقیان، امیر مؤمنان علی بن ابیطالب در میان نهاده، در حد فهم و توان خویش، از اشارات آن بزرگ مرد مرگ‌اندیش، برای حل این معما بهره گیریم.

واژهٔ مرگ، مانند کلمهٔ زندگی، هستی و پیدایش، مفهوم روشن و عامی دارد که بر کسی پوشیده نیست. اما در آن سوی این مفهوم همگانی و روشن، چیزی قرار دارد که شاید هرگز برای کسی درست و دقیق معلوم نگردد و شناخته نشود. علی علیه السلام در اسرار و رموز مرگ می‌فرماید:

«أما الناس، كل امری لاق ما یفر منه فی فراره؛ والأجل مساق النفس، والهرب منه موافاته. کم اطردت الأيام أجمتها عن مکنون هذا الأمر فأبی الله إلا إخفاءه. هیئات! علم محزون!»^(۱)

هر که از مرگ بگریزد، در همین فرارش با مرگ روبرو خواهد شد! چرا که اجل در کمین جان است و سرانجام گریزها، هم آغوشی با آن است! وه که چه روزگاری در پی گشودن راز مرگ بودم! اما خواست خدا این بود که این اسرار همچنان فاش نشوند! هیئات! چه دانشی سر به مهر!

اما در میان این پدیده‌های میرا و فانی، تنها انسان است که از این سرنوشت، یعنی مردن خیر دارد. همهٔ جانداران می‌میرند، ستارگان و کهکشان‌ها فرو می‌باشند، اما نمی‌دانند که می‌میرند و نمی‌فهمند که خواهند مرد! جز انسان که می‌داند و می‌فهمد که خواهد مرد.

انسان هم از آغاز پیدایش مرگ آگاه، نیست. بلکه به تدریج با مفهوم مرگ آشنا می‌شود.

مرگ چیست؟

خداوند به نوعی برای مردم ظاهر می‌شد و همه مردم آشکارا قیامت و زندگی ارواح و نتایج اعمال را می‌دیدند؛ طبعاً همه یکسان عمل می‌کردند. چنانکه در حیات دنیوی غالباً آن‌جا که هدف‌ها روشن و نتیجه کار معلوم است، مردم دچار اختلاف نمی‌گردند.

باری، به هر دلیل، مرگ در هاله‌ای از راز و رمز قرار دارد:

«کس نمی‌داند که مرگ چگونه وارد خانه می‌شود؟ چه سان جان کسی را می‌ستاند؟ چگونه بر جنین در شکم مادر دست می‌یابد؟ او به سراغ جان جنین می‌رود؟ یا جان جنین، به اذن پروردگارش، خواست مرگ را گردن می‌نهد؟ یا آن‌که مرگ از همان آغاز، در لابه لابه درون مادر جای دارد؟» (۷)

۲- وصف عرفی مرگ

گاهی علی‌علیه به وصف عرفی مرگ می‌پردازد و آن را برابر فهم توده مردم توصیف می‌کند. منظور من از توصیف عرفی، همین است که مرگ را پایان زندگی، پایان بخش آمال و آرزوها، و عامل نابودی لذات و کامجویی‌ها بدانیم. (۸) اینک نمونه‌هایی از وصف عرفی مرگ که بر زبان مولای متقیان علی‌علیه جاری شده است:

«شادابی زندگی را افسردگی پیری در پیش است. دوران عاقبت به بیماری و درد پایان می‌پذیرد و سرانجام زندگی جز مرگ نیست. مرگی که دست انسان را از دنیا کوتاه کرده، راه آخرت را پیش پای وی خواهد نهاد. با تن لرزه‌ها، دردهای جانکاه، اندوه گلوگیر و نگاه فریاد خواه، که از باران و خوشبختان و همسران کمک می‌خواهد، اما کاری از دست کسی بر نمی‌آید، و گریه هم سودی ندارد. از افتادن در تنگنای گور و تنها و بی‌کس در گورستان ماندن چاره‌ای نیست. آن‌گاه کرم‌ها، نکه باره تن او را برده و پوسیدگی، طراوت تن را لگد کوب کرده، و گذشت روزگار همه آثار او را به باد فنا و فراموشی می‌سپارد. تن‌های نازنین می‌گندند و استخوان‌های محکم پوسیده می‌شوند، روح در زیر سنگینی اعمال می‌ماند، و چیزی را که از غیب شنیده بود با چشم یقین می‌بیند. اما چه سود؟! که دیگر بر کارهای نیک چیزی نمی‌توان افزود و از لغزش‌ها چیزی نمی‌توان کاست.» (۹)

در وصف عرفی مرگ، این بیان مولای متقیان، در اوج زیبایی است که می‌فرمایند:

«ان الموت لرائر غیر محبوب و وائر غیر مطلوب و قرن غیر مغلوب.» (۱۰)

«مرگ مهمانی است ناخوشایند! که ناخواسته از یار و دیارمان جدا می‌کند. حریفی که کسی هم‌اوردش نیست.»

اگر بشود چیزی را با ضدش معرفی کرد باید گفت که: مرگ پایان زندگی دنیوی است. چنانکه علی‌علیه می‌فرمایند: «الموت غایبه» (۲) و «بالموت تخم الدنيا.» (۳)

این تعریف در عین سادگی، واقعی‌ترین تعریف مرگ است. به هر حال این زندگی، یعنی زندگی دنیوی با مرگ به پایان می‌رسد. مرگ به همه مسئولیت‌ها، تلاش‌ها، آرزوها و هدف‌های دنیوی انسان پایان می‌بخشد. اما از این تعریف چیزی که می‌فهمیم آن است که مرگ زندگی را به پایان می‌رساند؛ ولی درباره خود مرگ و دنیایی که با مرگ آغاز می‌گردد چیزی به دست نمی‌آید. اکنون به ذکر نکاتی درباره مرگ می‌پردازیم:

۱- مرگ و مشکلات بیان ناپذیرش

امام علی‌علیه می‌فرمایند:

«وان للموت لغمرات، هی افطع من ان تستغرق بصفة او تعطل علی عقول اهل الدنيا.» (۴)

مشکلات مرگ چنان پیچیده و دردناکند که به وصف در نمی‌آیند و با قوانین خرد مردم این دنیا، سنجیده نمی‌شوند. و نیز می‌فرماید:

«فقیر موصوف ما نزل بهم.» (۵)

حالات و عوارضی که در دم مرگ پدید می‌آیند، قابل توصیف و بیان نیستند. در فلسفه این بیان ناپذیری، چند تبیین را می‌توان مطرح کرد:

اولاً - مرگ یک تجربه شخصی است که شخص با این تجربه ارتباطش را با دیگران از دست می‌دهد. بنابراین نمی‌تواند تجربه‌اش را با دیگران در میان بگذارد. ما کسی را پس از مرگش نمی‌بینیم تا از تجربه مرگش، خبری بگیریم. ثانیاً - پدیده مرگ، چنان پیچیده و پر راز و رمز است که اگر مردگان هم به این دنیا بازگردند و بخواهند، جریان مرگ را توصیف کنند، نخواهند توانست:

«فلو كانوا يُنطقون بها لعيوا بصفة ما شاهدوا و اوما عاينوا.» (۶)

ثالثاً - جهان باطن، به دلیل بطون نهادی خود، بر اهل ظاهر قابل شناخت نیست. یعنی جهان محسوس و دنیا، با جهان غیب و آخرت، از جنس هم نیستند و لذا تا در دنیا، از آخرت بی‌خیریم.

رابعاً - اگر قرار است که انسان گرفتار امتحان و ابتلا و فتنه شده، بر اساس تشخیص و انتخاب خود، مورد آزمایش قرار گیرد، حتماً باید، نوعی ابهام و پیچیدگی در کار باشد؛ وگرنه، همه انسان‌ها یکسان عمل خواهند کرد و ابتلا و امتحانی در میان نخواهد بود. مثلاً اگر چنین بود که هر روز

۳- مرگ از نگاه دیگر

آنچه گذشت، وصف عرفی مرگ بود. وصفی در حد فهم عموم و برای عامه مردم. اما وصف مرگ به همین جا ختم نمی‌شود. مرگ تنها گذرگاه جهان غیب است. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، زندگی دنیا را خواب و مرگ را بیداری نامیده است. یعنی مرگ دریچه‌ای است برای خروج از عالم خیال و ورود به جهان حقیقت و واقعیت.

علی علیه السلام هم می‌فرمایند:

«ولو عاينتم ما قد عاين من مات منكم لجزعتم و وهلتم و سمعتم و اطعتم ولكن محبوب عنكم ما قد عاينوا و قريبت ما يطرح الحجاب» (۱۱)

مرگ، ما را با دنیای تازه‌ای روبرو می‌کند که همه عوالم آن برای ما شگفت‌انگیز و ورود به این دنیای جدید، تنها با برافتادن پرده‌ای امکان می‌یابد که به دست مرگ فرو افتد. و نیز می‌فرماید:

«ای مردم این حقیقت را از خاتم پیامبران بشنوید که: هر که می‌میرد در حقیقت نمرده است، و اگر در ظاهر پوسیده می‌شود در باطن چیزی از ما پوسیده نمی‌شود بلکه پایدار می‌ماند» (۱۲)

مرگ از همان آغاز حضورش ارزش‌ها را وارونه می‌کند. ما در این دنیا، خلق را می‌بینیم و حق را نمی‌بینیم؛ با مجاز آشنائیم و از حقیقت بیگانه. و لذا ارزش‌ها و ارزش گذاری‌های ما براساس معیارهای حیات مادی و دانش محدود دنیوی است. با حضور مرگ، عالم غیب نمایان گشته، معیارها و بینشهای دیگری اساس ارزش‌ها و ارزیابی‌های ما قرار می‌گیرند. و لذا، انسان دست پشیمانی می‌گزد و از دل‌بستگی‌های خود دست می‌شوید و آرزو می‌کند که ای کاش او به دنبال این دنیا نمی‌رفت:

«فهو يعصّ يده ندامة علی ما اصحر له عند الموت من أمره، و يزهد فيما كان يرغب فيه أيام عمره، و يتمنى أن الذي كان يغبطه بها و يحسده عليها قد حازها دونه» (۱۳)

فلاسفه بزرگ اسلام همچون ابن سینا و سهروردی، تعلق روح را به جسم، مانع توجه او به کمال و نقص روحی خود دانسته، و همین عامل را دلیل غفلت او از لذات روحانی و رنج‌های عقلانی می‌دانند. ابن سینا می‌گوید:

«کمال نفس ناطقه در آن است که از لحاظ وسعت و عمق معرفت، تبدیل به جهان معقولی گردد که دقیقاً موازی و مطابق با جهان عینی باشد و به حسن مطلق و خیر و جمال مطلق دست یابد. روح انسان اگر به چنین معرفتی دست یابد

از بهجت و لذت وصف ناپذیری بهره‌مند می‌شود که مقایسه آن با لذایذ حسی، زشت و مسخره خواهد بود. اما این روح مادامی که گرفتار حجاب تن و اسیر جاذبه‌های حیات حیوانی است از این گونه لذت و بهجت باخبر نخواهد شد، چنان که اگر به این کمال هم دست نیابد مادامی که در حجاب تن است احساس رنج نخواهد کرد تا زمانی که مرگ فرا رسد. با فرا رسیدن مرگ حجاب تن کنار رفته، موانع ادراک زایل می‌گردد. در نتیجه روح انسان به کمال یا نقصان خود پی برده، غرق در لذت شده یا گرفتار رنج و عذاب خواهد شد، لذت و رنجی که هرگز با لذایذ و دردهای جهان مادی قابل مقایسه نیستند» (۱۴)

بیم مرگ

ترس از مرگ، کاملاً طبیعی است. چنان که عشق و دل‌بستگی به زندگی کاملاً طبیعی است. از هر چه بترسیم به خاطر آن است که به کمالات زندگی زیان دارد و یا اصل حیات و زندگی ما را تهدید می‌کند. ما از شکست‌ها، بدبختی‌ها، فقر، جهل و بیماری‌ها بیمناکیم برای این که با وجود نواقص و کاستی در زندگی و وسایل و اندام‌های خود، حالت طبیعی زندگی را از دست می‌دهیم. یعنی اگر چه اصل زندگی را داریم اما بیماری، شکست و ضعف و نقص، فعالیت حیاتی را با مشکل روبرو ساخته، ما را از بهره‌مندی کامل از ثمرات و لذایذ زندگی محروم می‌سازد. اما این کاستی‌ها و بیماری‌ها وقتی مخوف و خطرناک جلوه می‌کنند که ما را در معرض مرگ قرار بدهند! برای انسان بیماری، بهتر از مرگ است. برای این که بیماری اصل حیات را قطع نمی‌کند و تا ریشه در آب باشد امید ثمری هست. اما اگر به مرگ بیانجامد چون ریشه زندگی را قطع می‌کند خطرناک‌تر و ترسناک‌تر می‌گردد. ترس از مرگ علل و جهات مختلفی دارد که ما با ملاحظه گنجایش مقاله به مواردی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

علل ترس از مرگ

۱- عشق به زندگی

علی علیه السلام می‌فرماید:

«و أعلموا أنه ليس من شيء إلا و يكاد صاحبه يشبع منه و يملأ الأملية فانه لا يجد في الموت راحة» (۱۵) توجه کنید که انسان سرانجام همه لذت‌های دنیا سیر می‌شود، جز لذت زندگی؛ برای این

که هیچ کس در مرگ آسایش نمی‌بیند».

چنان که گفتیم حتی عرفا و اولیای الهی این نکته را قبول دارند که نظام ادراکی یعنی هوش و حواس ما بر محور حیات دنیوی تنظیم شده‌اند، بنابراین تا از هوش و حواس

بهره مندیم، حیات دنیوی و لذایذ آن ارج و منزلت خود را از دست نمی‌دهد. یک انسان متعادل زندگی را دوست می‌دارد، جهان و زیبایی‌های آن را دوست می‌دارد و آرزو می‌کند که بتواند برای همیشه زنده بماند.

انسان در دشوارترین شرایط هم دل از زندگی برنمی‌کند و معذور هم هست برای این که عشق به زندگی یک عشق غریزی و نهادی است.

انسان زندگی را حتی در شرایط تلخ و ناگوار هم بر مرگ و تلخی‌های آن ترجیح می‌دهد. صائب تبریزی می‌گوید:

زهری است زهر مرگ که شیرین نمی‌شود

هر چند تلخ می‌گذرد روزگار عمر

۲- دست نیافتن به آرزوها و اهداف

امام علی علیه السلام مرگ را عامل دست‌نیافتن آدمی به آرزوها و اهداف خویش می‌داند و می‌فرماید:

«فان الموت... مباعه طياتكم؛ (۱۶) مرگ میان شما و هدفهایتان

فاصله می‌شود.»

بنابر تحقیقات آماری برخی از محققان غرب، بسیاری از افراد مورد سؤال، دلیل خود را برای گریز از مرگ، در این نکته دانسته‌اند که مرگ مانع تحقق هدف‌ها است. (۱۷) برای عده‌ای شماره سال‌های عمر مهم نیست، بلکه این مهم است که انسان به کدام هدف دست یافته است؟ به دانشمندی گفتند: تا کی می‌خواهی زنده بمانی؟ گفت: آن قدر که بتوانم نوشتن این دو کتاب را که در دست دارم به پایان برسانم. (۱۸)

به هر حال هر گونه آرزویی ممکن است با حلول مرگ، بر باد رود و لذا انسانی که به سرنوشت و مرگ بیندیشد، دل به فریب آرزوها نمی‌سپارد، چنانکه امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«لو رای العبد الأجل و مصیره، لایبض الأمل و غروره؛ (۱۹) اگر انسان

آجل و عواقب آن را می‌دید، با آرزو و فریب آرزوها دشمنی

می‌ورزید.»

۳- کیفیت مرگ

یکی دیگر از عوامل ترس از مرگ، نگرانی و ترس از چگونگی مرگ است. این چگونگی گاهی به خود مرگ مربوط است و گاهی به شرایط و موقعیت مرگ.

الف - ترس از چگونگی خود مرگ

چنان که گذشت، هیچ انسانی، مرگ را نیازموده است. بنابراین طبیعی است که انسان نگران چگونگی مرگ و جان دادن باشد. چون نمی‌داند که جان دادن چیست و جدائی جان از جسم چگونه است، مرگ با همه هیبت و سطوتش می‌آید و ما چیزی از آن نمی‌دانیم جز آن که:

«میهمانی است ناخوانده و ناخوشایند! هم‌آوردی شکست‌ناپذیر که می‌کشد و قصاص نمی‌شود! دامن را همه جا گسترده، با لشکر درد و رنج محاصره مان کرده، از هر سو هدف تیر و نیزه مان قرار می‌دهد. کابوس مرگ، با قدرت تمام، به حریم هستی انسان تجاوز کرده. بی آن که ضربتش خطا کند در هاله‌ای از ابهام و تیرگی و با لشکری از بیماری‌ها و دردهای جانکاه، و با انبوهی از مشکلات سایه سنگین خود را گسترده، طعم تلخش را می‌چشاند.» (۲۰)

ب - ترس از شرایط و موقعیت مرگ

انسان گاهی علاوه بر خود مرگ، از شرایط خاص مرگ نیز نگران می‌شود، مانند مرگ تصادفی و نابهنگام، مرگ با بی‌ایمانی، مرگ در بستر نه در میدان جهاد، مرگ پس از بیماری طولانی، کشته شدن به دست دیگران، مرگ در غربت و تنهایی و امثال این‌ها.

امام علی علیه السلام نگران مرگ در بستر استراحت و در مخالفت امر خداست و از این رو می‌گوید:

«ان اکرم الموت القتل. والذی نفس این ابیطالب بیده، لائف ضربه

بالسیف آهن علی من میتة علی الفراه فی غیر طاعة الله؛ (۲۱) همانا

گرامی‌ترین مرگها کشته شدن در راه خداست. بدان کس که

جان پسر ابوطالب در دست اوست، هزار مرتبه ضربت

شمشیر خوردن بر من آسانتر است، تا در بستر مردن نه در

طاعت خدا.»

۴- حوادث پس از مرگ

یکی دیگر از عوامل نگرانی و ترس و اضطراب مردم نسبت به مرگ، نگرانی از حوادث پس از مرگ است. قسمتی از این حوادث مربوط، به این دنیاست از قبیل: بی‌سرپرست ماندن کودکان، ازدواج همسران، تقسیم و تصرف اموال، کامیابی دشمنان، فروپاشی تن و... و قسمتی مربوط به آن دنیاست از قبیل: عذاب قبر و مشکلات حساب و کتاب اخروی.

ابن‌سینا عوامل و اسباب ترس از مرگ را از دیدگاه اشخاص مختلف به شرح زیر مطرح می‌کند:

الف - عده‌ای از مجهول و مرموز بودن مرگ می‌ترسند.

ب - گروهی از معلوم نبودن سرنوشت انسان پس از متلاشی شدن بدن بیمناکند.

ج - و بعضی‌ها از نابودی مطلق جسم و روح می‌ترسند.

د - و برخی از درد و رنج جان دادن نگرانند.

ه - و جمعی از عذاب بعد از مرگ می‌ترسند.

و - و گروهی از جدایی از مال و جاه و لذایذ و خوشی‌های زندگی بیمناکند. (۲۲)

۵. نگرانی از نقص و کمبود عمل.

انسان‌های با ایمان در هر شرایطی که باشند اعمال خود را ناچیز دیده و از این بابت نگرانند. علی علیه السلام می‌فرماید:

«ینفی للعافل ان یعمل للمعاد و یتکثر من الزاد قبل زهوق نفسه و حلول رمسه» (۲۳)

همین افزودن بر زاد و توشه همیشه مورد تأکید انبیا و اولیا بوده است و توشه را هر چه زیادت‌تر هم باشد نسبت به طولانی بودن راه ناچیز شمرده‌اند.

علی علیه السلام می‌فرمایند:

«آگاه باش که راهی سخت و دراز در پیش داری که توفیق شما در پیمودن این راه در گرو آن است که به شایستگی بکوشی و تا می‌توانی توشه برگیری و بارگناه خود را سبک گردانی که سنگینی آن در این راه دشوار، رنج آور است. پیشاپیش تا می‌توانی به آن سرای توشه بفرست. مستمندان را یاری رسان تا بدین وسیله توشه‌ای بر دوش آنان بگذاری که روز قیامت به تو باز گردانند تا می‌توانی اتفاق کن و برگ عیشی به گور خویش بفرستی. اگر از تو وام خواهند غنیمت بشمار که اگر به وامی دست کسی را بگیری در روزهای سخت آن دنیا، دست تو را بگیرند. بدان که در پیش روی تو گردنه‌های صعب‌العبور وجود دارد که تا می‌توانی باید سبک بار بوده و توشه راه داشته باشی.» (۲۴)

۷. کثرت گناه

یکی دیگر از عوامل نگرانی مؤمنان از مرگ زیادگی گناهان است. حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:

«چنان مباش که به خاطر گناهان زیاد خود مرگ را ناخوش داری.» (۲۵)



بنابراین اگر گناهکار نباشی باید همانند مولا از مرگ باک نداشته باشی که تو به سوی آن بروی یا او به سوی تو گام بردارد. (۲۶)

۸. بیم از مرگ بی‌فضیلت

اگر چه همه اقسام مرگ، مرگ اند؛ اما به لحاظ فضیلت مرگ با مرگ دیگر تفاوتی دارد از زمین تا آسمان. علی علیه السلام، آرزومند شهادت بود و مرگ در بستر را دوست نمی‌داشت. او در این باره می‌گوید:

«مرگ چنان با سرعت و جذبت در تعقیب ماست که چه ایستادگی کنیم و چه بگیریم. بر ما دست خواهد یافت. با ارج‌ترین مرگ‌ها نزد من، کشته شدن با شمشیر (شهادت) است. سوگند به خداوندی که جان فرزند ابوطالب در دست اوست، اگر هزار شمشیر بر سرم بخورد، برایم آسان‌تر از آن است که در بستر بمریم و نه در راه فرمان خدا.» (۲۷)

البته برای مردم عادی، مرگ در وطن مألوف، خانه شخصی، در بستر و میان فرزندان و خویشاوندان مطلوب است؛ اما مرگ در میدان و شهادت در راه خدا چیز دیگری است.

۹. بیم از مرگ پیش از توبه

امام علی علیه السلام می‌فرمایند:

«سوف نفسه بالثوبه من هجم الاجل علی اعظم المخطر» (۲۸)

از آنجا که انسان مدام در معرض خطا و گناه است، خدای مهربان براساس همین طبیعت غیر معصوم انسان، برای جبران وی، همیشه توبه و عذر او را پذیرفته، بر گناهانش قلم عفو می‌کشد.

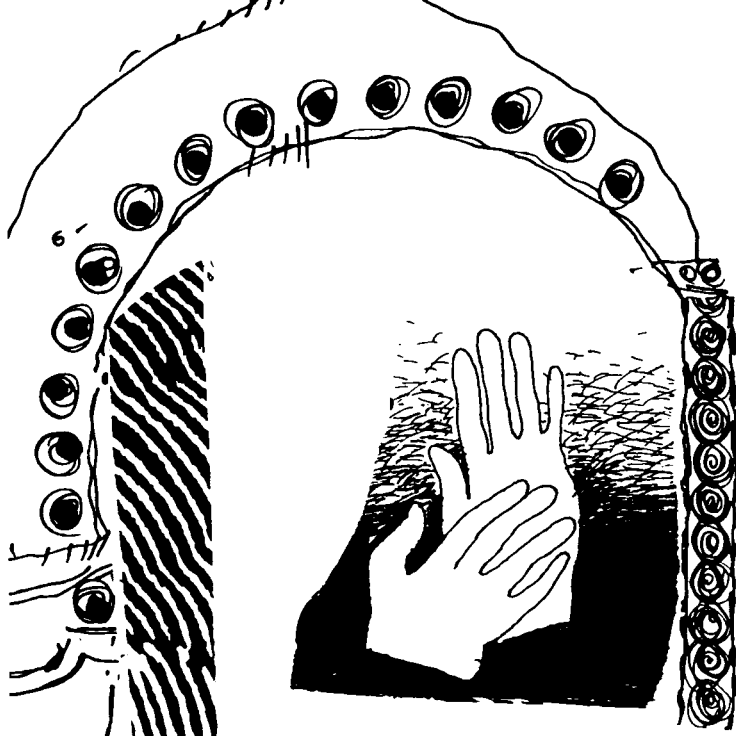
علی علیه السلام می‌فرماید:

«حاصل توبه، جبران گستاخی‌های نفس است.» (۲۹)

اما انسان به اقتضای هوا و هوس، از این فرصت هم، غالباً بد بهره‌برداری می‌کند. بدین سان که او باز بودن در توبه را دست‌آویز ادامه اعمال خلاف خود قرار داده، به امید توبه، در ارتکاب گناه گستاخ و بی پروا می‌گردد. اما در عمل، گناه نقد شده و توبه نسبی می‌گردد. علی علیه السلام در این باره می‌فرمایند:

«اگر پای لذت و شهونی در میان باشد، به گناه شناخته و در توبه درنگ می‌ورزند.» (۳۰)

چنین انسانهایی غالباً هم قصد توبه دارند، اما به پیروی از هوس آن را به تأخیر می‌اندازند. گاه به توبه موفق می‌شوند و گاهی هم به وسیله مرگ غافلگیر شده، پیش از آن که توفیق توبه و جبران نواقص خود را داشته باشند، از دنیا می‌روند.



در اینجا نکته حساسی هست که نباید از آن غفلت کرد و آن اینکه مرگ نقطه پایان خطوط دفتر شخصیت انسان است. علی علیه السلام پس از بحثی در اقسام ایمان و تقسیم ایمان بر دو قسم پایدار و ناپایدار، می فرماید که:

«اگر از کسی بدتان آمد و خواستید که او را از دایره دل‌بستگی‌های ایمانی خود بیرون کنید، تا فرارسیدن مرگش درنگ کنید! و چون بر حالتی که بود بمیرد دیگر وقت آن است که بیزاری جوئید.»^(۳۱)

۱۰. ترس از مرگ در کفر و گمراهی

خداوند متعال در قرآن می فرماید:

«اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ.» آل عمران /

۱۰۳

علی علیه السلام در خطبه‌ای پس از بحث ظریف و دقیقی درباره توحید و تقوا و پس از یک ارزیابی مفصل از دنیا و آخرت، سرانجام سخنش را با این آیه پایان می بخشد که:

«از خدا چنانکه شایسته است، پروا کنید و بکوشید که جز بر مسلمانان نمیرید.»^(۳۲)

بدون تردید از همه بدتر مرگ در حال کفر و گمراهی است. علی علیه السلام با بیانی لیریز از احساس درد از مردمی که به چنین سرنوشتی گرفتارند می نالد.

او درباره مردم دوران جاهلیت می گوید که:

«هیچ حرمی را حرمت نمی نهادند فرزنانگان را در میانشان ارج و منزلتی نبود. به دور از نظام دینی زندگی کرده و در حال کفر جان می سپردند.»^(۳۳)

شوق مرگ

امام علی علیه السلام می فرمایند:

«و الله لا ین ابطال انس بالموت من الطفل بئدی امه!»^(۳۴) به خدا سوگند. پسر ابوطالب از مرگ بی پیمان است. بیش از آنچه کودک پستان مادر را خواهان است.»

۱- چرا شوق؟

حجاب چهره جان می شود غبار تنم

خوشا دمی که از آن چهره پرده برفکنم

چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس

که در سراچه ترکیب تخته بند تنم^(۳۵)

اگر مرگ محمل انتقال از دنیای متغیر و فانی به جهان

ثابت و باقی است، پس چرا بی صبرانه در انتظارش نباشیم.

ما این دنیا را وقتی دوست می داشتیم که از دنیای برتر و

بهتری خیر نداشتیم. اکنون می دانیم که:

«این دنیا برفش بی فروغ و اساسش بر دروغ است. و اموالش در معرض غارت و تاراج است. چونان عشوه گر هرزه‌ای است که به کس وفا نمی کند و همچون مرکب سرکش از کسی فرمان نمی برد. دروغگویی خیانتکار. ناسپاسی حق شناس و دشمنی جبهه گر است. حلاوتش ناپایدار. عزتش ذلت جش بازی و سرافرازیست سرافکنندگی است. سرای جنگ و غارت. نیکوکاری و ناپودی و ناخوشی و ناآرامی است و صله‌هایش به هجران بیبسته، راه‌هایش حیرت زا، پناهگاه‌هایش ناپیدا و سرانجام امیدهایش نومیدی است.»^(۳۶)

اما در آن سوی این جهان، جهانی است، ازلی و ابدی، که اگر انسان با آگاهی و آمادگی وارد آن جهان شود، به قول حضرت:

«آنجا را اسرای پایدار و محل امن و آسایش خواهد یافت. جایگاه پاکان و نیکان و اولیای برگزیده‌ای که قرآن کریم آنجا را ستوده و ساکنان آن را برگزیده و بزرگ داشته و انسان را به آنجا فرا خوانده و راهنمایی کرده است.»^(۳۷)

علی علیه السلام در وصف بهشت می گوید:

«اگر خیالی از بهشت را چنانکه وصف شده تصور کنی از هر چه در دنیاست دل‌سرد می شوی اگر چه همه زیبا و پر جاذبه باشند و بر سر آرزوها و امیال نفسانی خود نسبت به لذت‌ها و مناظر زیبای جهان پا می گذاری. اگر درباره درختان بهشتی اندیشه کنی که چگونه شاخه‌های آن‌ها با وزش نسیم می رقصند و ریشه‌هاشان در توده‌های مشک پنهانند بر کنار رودهای زلال و خوشه‌هایی از گوه‌های آبدار و میوه‌های گوناگونی که از هر طرف جلوه می کنند غرق حیرت می شوی. شاخه‌های پر میوه بدون زحمت در دسترس تو قرار می گیرند

تا هر چه خواهی بر چینی. مهمانداران بهشت و خدمتگزاران آن لحظه‌ای از آن کاخ‌ها و ساکنانشان غفلت نکرده و مدام با طعامهای لذیذ و شراب‌های گوارا پذیرایی می‌کنند. ساکنان آن دیار مورد تکریم خداوند بوده از هرگونه، دگرگونی و انتقال در امانند. اگر تو دل را به آن مناظر زیبا متوجه کنی از دل و جان در اشتیاق آن سامان خواهی بود. و چون مرگ و قبر در و دروازه آن دیارند، آرزو خواهی کرد که از همین جا تو را بردارند و به گور سپارند.» (۳۸)

در اینجا نکته‌ای را یادآور می‌شوم که مرگ برای افراد غیر مؤمن نیز باید ارزش خود را داشته باشد. ارزش مرگ برای افراد غیر مؤمن و برای کسانی که بقای روح و دنیای پس از مرگ را قبول ندارند از چند جهت می‌تواند مورد توجه قرار گیرد:

«یکی این که همین مرگ، آنان را از ادامه زندگی حیوانی و افزودن بر گناه و نهکاری خویش باز می‌دارد. خداوند کریم می‌فرماید: «کافران چنین نیندازند که فرصت زندگی به سود آنان است، نه! بلکه ما به آنان فرصت می‌دهیم تا بر بارگناه خود بیفزایند و به عذاب سخت و سنگینی گرفتار آیند.»

آل عمران / ۱۷۸

علی علیه السلام می‌فرماید:

«انّ فی آتوت لراحة لمن کان عبده و اسیر أهویته، لانه کتبا طالت حیاته کثرت سیئاته و عظمت علی نفسه جنایاته.» (۳۹)

۲. توصیف شوق مرگ

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«و انّ احبّ ما انا لاق الی الموت، (۴۰) محبوب‌ترین چیزی که در انتظارش هستم مرگ است.»

یکی پرسید از سقراط کز مردن چه خواندستی

بگفت ای بی‌خبر مرگ از چه نامی زندگانی را

اگر زین خاکدان پست روزی بر پری بینی

که گردون‌ها و گیتی‌هاست ملک آن جهانی را (۴۱)

اگر مرگ را چنان دریابیم که علی علیه السلام دریافته بود؛ باید در

عین نگرانی از کم‌توشه‌گی و در عین تلاش برای تدارک

ذخیره آخرت، بی‌صبرانه در انتظار مرگ مطلوبی باشیم که ما

را از تنگنای جهان خاکی به بیکران ساحت غیب انتقال دهد.

علی علیه السلام می‌فرماید:

«به پیشواز مرگ بشتابید! مرگی که اگر فرار بکنید شما را در

می‌یابد، و گر بر جای خودمانید باز هم به سراغتان می‌آید. و

اگر فراموشش کنید، او شما را از یاد نمی‌برد.» (۴۲)

بنابراین دلبستگی انسان به زندگی دنیوی، براساس

میزان مرگ‌اندیشی وی تنظیم می‌گردد. اگر دنیا زده بود که به مرگ نمی‌اندیشد. بی‌توید رویاروی چنین کسی با مرگ بسیار نامطلوب خواهد بود. برای این که چنین شخصی برای حیات اخروی آمادگی نداشته و ذخیره لازم را نیندوخته است. علی علیه السلام در نامه‌ای به حارث همدانی می‌فرماید:

«سخت بهره‌یز از این که وقتی مرگ به سراغ تو آید که در

جستجوی دنیا از خدا گریخته باشی.» (۴۳)

چنانکه شوق مرگ، از محبت دنیا در دل انسان می‌کاهد:

«هر که مرگ را در برابر خود مجسم کند، به امور دنیوی زیاد

توجه نمی‌کند.» (۴۴)

اشتیاق انسان به مرگ یک حالت بسیار شگفت‌انگیز و

اعجاز‌گونه است برای این که هر انسانی چنان که گذشت به

زندگی علاقمند است و اگر کسی سودای مرگ در سر

بپروراند حتماً به مقامی رسیده که دیگران نرسیده‌اند و

چیزهایی دریافته که دیگران در نیافته‌اند. در قرآن کریم

آرزوی مرگ نشان عشق انسان به خدا است.

خدای سبحان در خطابی به قوم یهود می‌فرماید:

«بگو ای یهودیان اگر از میان مردم تنها خود را دوستان خدا

می‌دانید، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می‌گوئید.» جمعه

۶ /

علی علیه السلام به حارث همدانی می‌فرماید: «مرگ را جز با

شرایط مطمئن آرزو مکن» (۴۵) و خود در موردی چنین

می‌فرماید:

«من با بصیرتی از درون و یقینی که خدایم بخشیده است در

گمراهی آنان و راه راستی که برگزیده‌ام آگاهم. مشتاق دیدار

پروردگار و امیدوار پاداش نیک او هستم.» (۴۶)

انسان وقتی واقعاً مشتاق مرگ می‌گردد که به یقین دریابد

که او گر چه در این جهان خاکی پدید آمده است؛ اما از این

جهان نبوده و به جهان دیگری تعلق دارد. و چنین کسی در

حقیقت به قول مولا علی علیه السلام:

«پیش از آن که بدن از این جهان خاکی جدا شده باشد، به

جان و دل از این خاکدان پرواز کرده است.» (۴۷)

حقیقت زندگی از منظر مرگ

در این قسمت، مرگ را با نگاه آسمانی و عمیق مولا

علی علیه السلام می‌نگریم. نگاهی که حقیقت را ناب و روشن

می‌بیند.

زندگی هم آغوش مرگ

علی علیه السلام، مرگ را از زندگی جدا نمی‌داند. آن که مرگ را

نشناسد (۴۸) در حقیقت زندگی را نمی‌شناسد. و کسی که

زندگی را بشناسد، مرگ را نیز در حد توان شناخته است. حیات دنیوی و هستی زمانی - مکانی این جهان خاکی، نهاد و درونمایه‌اش دو چیز است و بس: آمدن و رفتن، هستی و نیستی، کون و فساد، تجدد و تصرّم. این نکته را فرزندان تاریخ همیشه مورد تأکید قرار داده‌اند. هراکلیتوس در قرن پیش از میلاد می‌گفت: در یک رودخانه بیش از یک بار نمی‌توان وارد شد. (۴۹)

این حقیقت را اهل کلام با تعبیر تجدد امثال و عرفای اسلام براساس عدم امکان تکرار در تجلی الهی، و صدر المتألهین براساس حرکت جوهری مطرح کرده‌اند. بنابراین مرگ نیز همانند زندگی، برای این جهان خاکی به منزله عنصر ترکیبی و درون مایه است.

علی علیه السلام در جای جای نهج البلاغه ما را به این حقیقت آشکار توجه می‌دهد که نمونه‌ای از آن‌ها را در اینجا می‌آوریم:

«و احذركم الدنيا فانها منزل قلعة، وليست بدار نجمة. قد تزيت بغورها، و غرت بزيتها، دارها هانت على ربها، فخلط حلالها بحرامها، و خيرا بشرها، و حياتها بموتها، و حلوها بموتها.» (۵۰)

در این بیان رسا، مولای متقیان ما را با حقیقت دنیا آشنا می‌سازد تا دل در آن نبندیم. برای این که منزلگاه سفر است، نه سرای اقامت. جلوه‌اش بر غفلت استوار است و جمالش بر فریب. بساطی است که نزد خدا ارج و منزلت ندارد زیرا که حلال آن با حرام آمیخته و خیرش همراه شرّ بوده و زندگیش با مرگ هم آغوش است تلخ و شیرینش جدا از هم نیستند.

علی علیه السلام در جایی دیگر می‌فرماید: «سروش غیب پیوسته آواز می‌دهد که: سرانجام زایش مرگ، و پایان گردآوری فروپاشی و نهایت آبادانی ویرانی است.» (۵۱)

و چه بیانی زیباتر و رساتر از این: جهان خاکی چنان است که هستی آن، بر نیستی استوار است. نسلی می‌رود که نسلی دیگر به جای آن می‌آید. این عروس هزار داماد، شوهری را می‌کشد و شوهری دیگر اختیار می‌کند. علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«ای مردم در حقیقت شما در این دنیا آماج تیرهای مرگید. هر جرعه این جهان خاکی، گلوگیر و هر لقمه‌اش پر از خرده استخوان است. در این جهان خاکی تا نعمتی از کف ندهید به نعمتی نمی‌رسید. از عمر شما، هر روز نو که ببینید بر ویرانی روز دیگر استوار است. هر برگ تازه و هر رویش تازه به دنبال خزان برگ دیگر و درو شدن گیاهان دیگر است. ریشه‌هایی

در گذشته‌اند که ما شاخه‌های آنان هستیم. و چگونه ممکن است که ریشه‌ها بروند و شاخه‌ها برقرار مانند.» (۵۲)

علی علیه السلام پس از بیان مؤکدی درباره جدی گرفتن مرگ و نادیده گرفتن عوامل عبرت آموزی، در رابطه زندگی دنیا با حیات اخروی می‌فرماید:

«در زندگی دنیوی، پیشناز پرهیزگاران باشید و رفتار خود را هماهنگ با زندگی بهشتی خود سامان بخشید. زیرا که دنیا سرای همیشگی شما نیست. گذرگاهی که بتوانید از آن زاد و توشه برگزید. پس با تلاش پیگیر، اسب سفر را زین کرده نگهدارید.» (۵۳)

نقش مرگ در زندگی متعالی انسان

امام علی علیه السلام در بخشی از وصایای خویش به فرزندان امام حسن علیه السلام می‌نویسد:

«مبادا فریفته شوی که بینی دنیا داران به دنیا دل می‌نهند، و بر سر دنیا بر یکدیگر می‌چند.» (۵۴)

چنانکه گذشت، حیات دنیوی ما یک واقعیت است و وابستگی انسان را به این حیات دنیوی نمی‌توان نادیده گرفت و تحقیر کرد. و نیز باید، حیات اخروی را هدف اصلی قرار داده، همه زندگی دنیوی را براساس تدارک سعادت اخروی، تنظیم کرد. بنابراین، زندگی مشروع و مطابق عقل و منطق آن است که در عین جدی گرفتن حیات زودگذر دنیوی بتواند برای حیات ابدی اخروی هم برنامه ریزی کند. مشکل اصلی انسان برای دست یافتن به حیات متعالی جاذبه حیات دنیوی است. جاذبه‌های حیات دنیوی امکان دارد که هر انسانی را چنان به خود مشغول کند که اصلاً به یاد آخرت و زندگی دیگر نیفتد.

همه این جاذبه‌ها در نقش آرزوهای انسان جلوه گر می‌شود. بنابراین برای روشن شدن موضوع باید نخست درباره آرزوهای انسان بحث کرده سپس نقش مرگ را در روی کرد انسان به حیات معنوی توضیح دهیم:

۱- انسان و آرزوها

امام علی علیه السلام درباره تأثیر آرزوهای نفسانی و دور و دراز بر زندگی انسان می‌فرماید: بدانید که آرزوهای نفسانی، عقل را به غفلت وادارد و یاد خدا را به فراموشی سپارد. پس آرزوی نفسانی را تکذیب کنید که فریب است و صاحبش فریفته شده. (۵۵)

آرزوها اگر به موقع مهار نشوند انسان را به حیوان و حیات انسانی را به زندگی جانوری تبدیل می‌کند و این همان وضعیت خطرناکی است که نهایت سقوط انسان را نشان می‌دهد. و او را زندانی این حیات حیوانی می‌سازد که

از آن به اخلاص تعبیر می‌کنند. علی علیه السلام در بازگشت از جنگ صفین در یکی از روستاهای بین شام و عراق به نام «حاضرین» نامه مفصلی به فرزندش امام حسن نوشته است. به نظر می‌رسد که این نامه یک درد دل است از نوع همان درد دل‌ها که با چاه داشت! برای این که فضای نبرد صفین در طوفانی از آرزو و آرزومندی دنیوی انسان غرق بود. علی علیه السلام عملاً فریب خوردن و غفلت انسان‌ها را با چشم خود می‌دید. او می‌دید که چگونه معاویه، عمر و عاص و صدها صحابی، به چیزی جز دنیا و لذایذ دنیوی نمی‌اندیشند و جز رویاها و آرزوهای جاه و مال، چیزی نمی‌فهمند. مرز نهایی دانش و اندیشه شان جز حیات حیوانی نبوده و هدف نهایی تلاش و کوششان جز جاه و مال نیست. از این جهت این خطبه، در عین حال که یک درد دل است، هشدار هم هست. با تعبیرات بسیار تند و صریح که نشان دهنده نگرانی‌های آن حضرت اند. اینک بیان مولا:

«مبادا که دنیا زدگی مردم و سگ سنجی آنان بر سر جاه و مال دنیا تو را بفریبند... این دنیا زدگان همانند سگ‌های هارند که به جان یکدیگر افتاده‌اند. نیرومندشان ناتوان را می‌خورد و بزرگشان بر کوچکشان رحم نمی‌کند.» (۵۶)

علی علیه السلام نحوه نگرش انسان به دنیا را معیار آگاهی و بینائی او می‌دانند.

«وَأَنَا أَلْتَمِثُ بَصَرَ الْأَعْمَى، لَا يَبْصُرُ مَا وَرَاءَهُ شَيْئاً، وَ أَلْبَصِيرُ يَنْفَعُهَا بَصَرَهُ، وَ يَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَرَاءَهُ. فَالْبَصِيرُ مِنْهَا شَاطِئٌ وَ الْأَعْمَى الْهِيَ شَاطِئٌ. وَ أَلْبَصِيرُ مِنْهَا مَتْرُودٌ، وَ الْأَعْمَى لَهَا مَتْرُودٌ» (۵۷) دنیا، آخرین نقطه دید کوردلان است که در آن سوی دنیا چیزی نمی‌بینند. اما صاحبان بصیرت نور بینائی شان، ساحت دنیا را در نور دیده، سرای جاویدان را در آن سوی دنیا می‌بینند. به همین دلیل است که انسان آگاه به دنیا دل نمی‌دهد؛ در حالی که همین دنیا برترین منظور و مقصود کوردلان است. اهل بصیرت از دنیا توشه می‌گیرند؛ در حالی که اهل غفلت، همه چیز را وسیله به دست آوردن دنیا قرار می‌دهند. و چون مدتی بدین سان بگذرد، یاد آخرت کلاً فراموش شده، جز آرزوها و اهداف دنیوی، چیزی مورد توجه انسان قرار نمی‌گیرد.»

علی علیه السلام در این باره می‌فرمایند:

«مرگ را کلاً از یاد برده و دل به آرزوهای فریبنده سپرده‌اید! به دنیا بیش از آخرت دل داده در عشق زندگی گذران حیات جاودان را به دست فراموشی سپرده‌اید! شما که به ظاهر زیر پرچم دین خدا گرد آمده‌اید، دلیل پراکندگی‌تان، جز پلیدی

درون و بداندیشی نیست. به باری هم نمی‌شتابید، خیر خواه یکدیگر نیستید، چیزی به همدیگر نمی‌بخشید و همدیگر را دوست نمی‌دارید از سود اندک دنیائی شادمان گشته و از زبان بسیار اخروی غمگین نمی‌شوید. و چون از دنیای شما چیزی کم گردد، چنان بی‌قرار و پریشان می‌شوید که آثار آن بر چهره‌تان آشکار می‌گردد. گویی که همیشه در این جهان ماندگارید و امکانات آن مدام در اختیار شما خواهد بود... در غسفت از حیات اخروی همدل و در دنیا زدگی همداستانید.» (۵۸)

۲- نقش مرگ در رویکرد انسان به حیات معنوی

امام علی علیه السلام می‌فرمایند:

«به بقین بدان که تو هرگز به آرزویت دست نخواهی یافت، و از آجل روی نتوانی برتافت، و به راه کسی هستی که پیش از تو می‌شناخت.» (۵۹)

دل دادن انسان به دنیا یک امر کاملاً عادی است. این دلدادگی، باعث می‌شود که انسان به کلی از حیات اخروی خود، غفلت ورزد. دنیا را اصل، ارجمند و جاودانه پنداشته، جز همین زندگی دنیوی به چیزی نیندیشد. از دیدگاه مولای متقیان علی علیه السلام نیز، مرگ‌اندیشی انسان را از اسارت حیات دنیوی و فریب لذایذ مادی نجات می‌بخشد. در همین عبارت کوتاهی که از آن حضرت در آغاز این مسأله نقل کردیم، همین نکته مطرح شده است. ایشان به فرزندشان امام حسن علیه السلام می‌نویسند:

- به آرزوی خود نخواهی رسید. لحظه‌ای بعد از فرارسیدن اجل، زنده نخواهی ماند. سرنوشت تو، جدا از سرگذشت پیشینیان نیست. (۶۰)

اساس زندگی دنیا و شیرینی آن دل دادن به آرزوهاست. همه انسان‌ها با امیدها و آرزوهایشان دلخوشند. اگر برای فردا، ماه و سال و سال‌های آینده، آرزویی نداشته باشیم، شوق و علاقه به آینده را از دست می‌دهیم. این همه برای روزها، ماه‌ها و سال‌های آینده، دل بسته و برای رسیدن به آن‌ها لحظه‌شماری می‌کنیم، به خاطر آن است که آن روزها و ماه‌ها و سال‌ها، بستر کامیابی‌ها و به آرزو رسیدن‌های ما هستند.

زان شبی که وعده کردی روز وصل

روز و شب را می‌شمارم، روز و شب (۶۱)

اگر این وعده‌ها و آرزوهای وصال و امید نباشند، ما روز و شب به شمارش لحظه‌ها نمی‌پردازیم.

بنابراین اساس حیات دنیوی همین آرزوهاست. اما علی علیه السلام به فرزندش یادآور می‌شود که:

- «به آرزویت نمی‌رسی!»

این هشدار یعنی چه؟ اگر آرزوها دست یافتنی نباشند که انسان به آن‌ها دل نمی‌دهد. و این همه آرزوی گوناگون خودمان و دیگران که به آن‌ها دست می‌یابیم پس معنی این هشدار چیست که انسان به آرزویش نخواهد رسید. برای روشن شدن مطلب باید توجه داشت که چنانکه گفتیم، اساس زندگی و دلخوشی‌هایش، همین آرزوهایند. و انسان همیشه دو نوع آرزو دارد. آرزوهای کوتاه مدت و دراز مدت. و معمولاً آن قسمت از آرزوهای کوتاه مدت و یا دراز مدت که انسان به آن‌ها می‌رسد جنبه هدف بودن و شور آفرینی خود را از دست می‌دهد. و غالباً انسان به هر آرزویی که می‌رسد شور و اشتیاقش را نسبت به آن از دست می‌دهد و موضوع برایش یک امر عادی می‌گردد و از آن مهم‌تر این که همین آرزوی برآورده شده خود منشأ ده‌ها آرزوی دیگر واقع می‌شود. مثلاً اگر جوانی به آرزوی خود، در مورد ازدواج برسد، دیگر این ازدواج برای او عادی شده و در عین حال زمینه آرزوهای متعدد دیگر را فراهم می‌آورد؛ از قبیل آرزوی داشتن فرزند، خانه دلخواه، امکانات مناسب، شغل آبرومند، موقعیت اجتماعی و...

و نکته دوم همان است که علی علیه السلام به دنبال همین مطلب مطرح کرده و به فرزندانش می‌نویسند:
«لحظه‌ای پس از فرا رسیدن اجل زنده نخواهی ماند.»

علی و درس مرگ‌اندیشی

علی علیه السلام مرگ را حقیقتی می‌داند که هیچ‌گونه شوخی و بازی را بر نمی‌تابد، با صدای بلند فرا می‌خواند و به سرعت ما را پیش می‌راند. (۶۲) در این مسأله جای تردید نیست. آنچه می‌خواهیم تا حدودی توضیح دهیم، ارتباط مرگ و زندگی است. این موضوع بسیار مهم یعنی زندگی در ارتباط با مرگ را بر پایه تعالیم فوق بشری مولا علی علیه السلام، ضمن چند فصل آتی به بحث می‌گذاریم:

رابطه مرگ‌اندیشی و عشق به زندگی

۱- زندگی زیباست

چنانکه گذشت، زندگی برای همه جانداران و بخصوص برای انسان زیبا و دوست داشتنی است. و ارج و منزلت زهد و پرهیز هم از همین جاست. یعنی اگر زندگی جاذبه نداشت و لذایذ آن مورد عشق و علاقه انسان نبود، تکلیف به زهد و پرهیز از آن لذایذ معنی و منزلتی نداشت. کسی را به نخوردن سم و کثافت تکلیف نمی‌کنند و پرهیز انسان هم از سموم و مواد تلخ و ناگوار، یک امر طبیعی است. و هیچ

کس نمی‌تواند به این امر افتخار کند و انتظار پاداش و تحسین داشته باشد.

بنابراین زندگی و لذایذ آن برای همه، زیبا و جاذبه دارند. ارج و منزلت تقوا و پرهیز هم در همین است که انسانی پا بر سر تمایلات و شهواتش می‌گذارد.

در مورد انفاق پیایی مولا علی علیه السلام به مسکین و یتیم و اسیر، برای نشان دادن اهمیت این کار، قید بسیار لطیفی در آیه مربوطه آمده است که: «و یطعمون الطعام علی حبه» انسان/ ۸ غذای خود را «با این که به آن علاقه داشتند» می‌بخشند. بدیهی است که بخشیدن غذای اضافی و چیزی که آدم دلش نمی‌خواهد چندان اهمیتی ندارد، این اهمیت دارد که کسی با سه شبانه روز گرسنگی و با تمام میلش به طعام آن را به دیگران ببخشد.

بنابراین دل دادن انسان به زندگی کاملاً طبیعی است چنانکه افراط در این دلدادگی که ما آن را دنیازدگی می‌نامیم کاملاً طبیعی است. بعثت انبیا و تلاش اولیا بیشتر متوجه همین هدف است که انسان را از افراط در عشق به دنیا باز دارد. و اصولاً آزمایشی بودن زندگی دنیا از همین جاست، یعنی این زندگی در حال عادی فریبنده و جذاب است و انسان‌ها را از توجه به دنیای دیگر باز می‌دارد و لذا درگیری انسان با این زندگی جنبه آزمایش دارد یعنی هر که بتواند خود را از گرفتار شدن به دنیا نجات دهد شایسته پاداش بزرگی است یعنی حیات جاودان.

۲- مرگ‌اندیشی تنها عامل رهائی از ابتذال

مولا علی علیه السلام این نکته ظریف یعنی ابتذال و روزمرگی انسان را در نامه‌ای به عبدالله بن عباس، چنین توضیح می‌دهند:

«آدمی گاهی از دست یافتن به چیزی شادمان می‌گردد که هرگز از دستش نمی‌رفت! و از چیزی اندوهگین می‌گردد که هیچ‌گاه اتفاق نخواهد افتاد!» (۶۳)

چه قدر از جریان عادی روزگار دلخوش شده‌ایم! مانند آمدن بهار و گذشتن پائیز و آب شدن برف و تولد فرزند و پا گرفتن و زبان باز کردن او، به ثمر نشستن باغچه‌مان و امثال این‌ها! و چقدر نگران حوادثی بوده‌ایم که هرگز اتفاق نیفتاده‌اند، اینها همه نشان دنیا زدگی انسان و روزمرگی و ابتذال زندگی اویند.

علی علیه السلام برای پیشگیری از این گونه دنیازدگی و روزمرگی، عبدالله بن عباس را چنین راهنمایی می‌فرمایند:
«در هدف‌هایی که داری برترین هدف این نباشد که به لذتی

علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«آنگاه که فرمان خداوند به ایجاد دگر باره جهان ببینند آسمان را به حرکت در آورده و سی شکافد و زمین را چنان می‌لرزاند که کوهها از جا کنده شده به یکدیگر خورده از هیبت و سطوت خداوند فرو می‌باشند. و خداوند انسان‌ها را از دل خاک بیرون کشیده پس از آن همه پوسیدگی و پراکندگی، تر و تازه در یک جا فراهم آورد. سپس به حسابشان رسیدگی کرده و اعمال و رفتار آشکار و نهانشان را بررسی می‌کند و سرانجام آنان را به دو گروه تقسیم می‌کند: گروهی که آنان را در ناز و نعمت قرار می‌دهد.

گروه دیگری که آنان را کیفر داده و به جزای اعمالشان می‌رساند.

اما نیکوکاران را در جوار رحمت خود جای داده و در بهشت برین جاودانه شان می‌سازد. سراسی که ساکنان آن با کوچ بیگانه‌اند و از هرگونه آفت و گرفتاری و بیم و ترس، بیماری و خطر و سفر و دردسر در امانند.

و اما گنهکاران در بدترین جایگاه قرار گرفته با غل و زنجیر گردنشان، سر به پا چسبیده، با جامه‌های آتشین در بر، درون آتشی سوزان و شعله‌های هراس‌انگیز، جایگاهی که هرگز راه رهایی ندارد و زنجیر از اسیران آن با هیچ ناوانی برداشته نمی‌شود. نه آن خانه را خرابی در پیش است و نه ساکنان آن را اجلی پایان‌بخش زندگی.» (۶۶)

۴- امکان مرگ‌اندیشی

امام علی علیه السلام می‌فرمایند:

آیا نشانه‌ها که از گذشتگان به جای مانده، شما را از دوستی دنیا باز نمی‌دارد؟ و اگر خردمندید مرگ پدرانان که در گذشته‌اند، جای بینایی و پندگرفتن ندارد. (۶۷)

انسان با نظام ادراکی خود به گونه‌ای است که می‌تواند آسان به مرگ‌اندیشی برسد. برای رهایی از دنیازدگی و صعود از سطح زندگی جانوری امکانات گوناگونی در اختیار انسان هست. از جمله:

الف - تجربه شخصی

علی علیه السلام می‌فرماید:

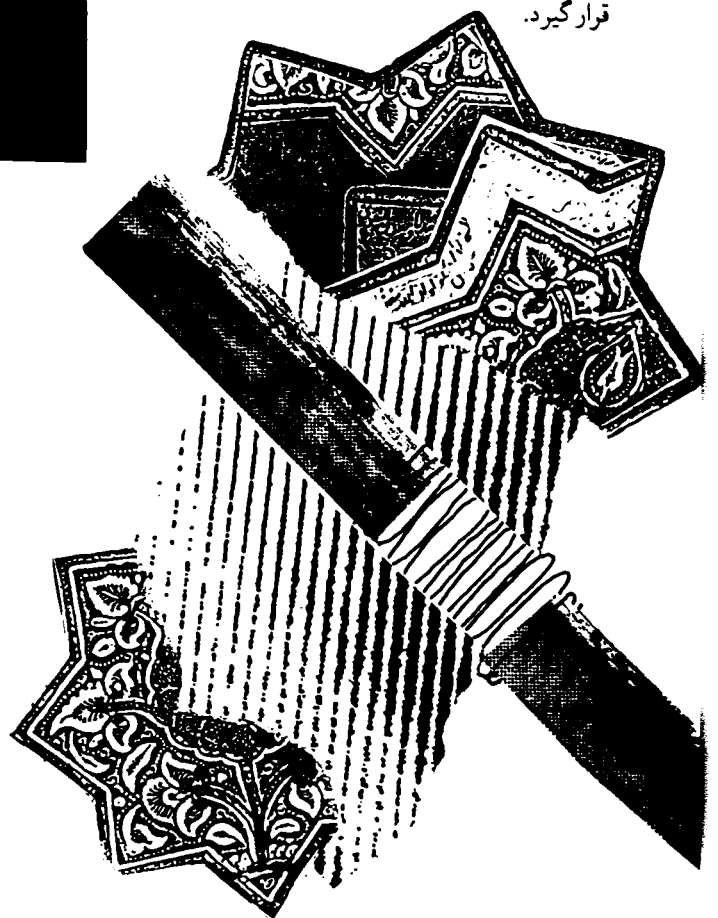
«مگر شما در جای گذشتگان به سر نمی‌برید، گذشتگانی که عمرشان بیشتر، آثارشان پایدارتر، آرزوهایشان درازتر، افرادشان بیشتر و لشکرشان انبوه‌تر بود. دنیا را تا حد پرستش دوست می‌داشتند. بر می‌گزیدند. اما رخت برپستند و رفتند. بی توشه‌ای و مرکبی. شنیدند که دنیا، سپر بلای آنان شده باشد یا به گونه‌ای یاریشان دهد و مهربانیشان کند نه

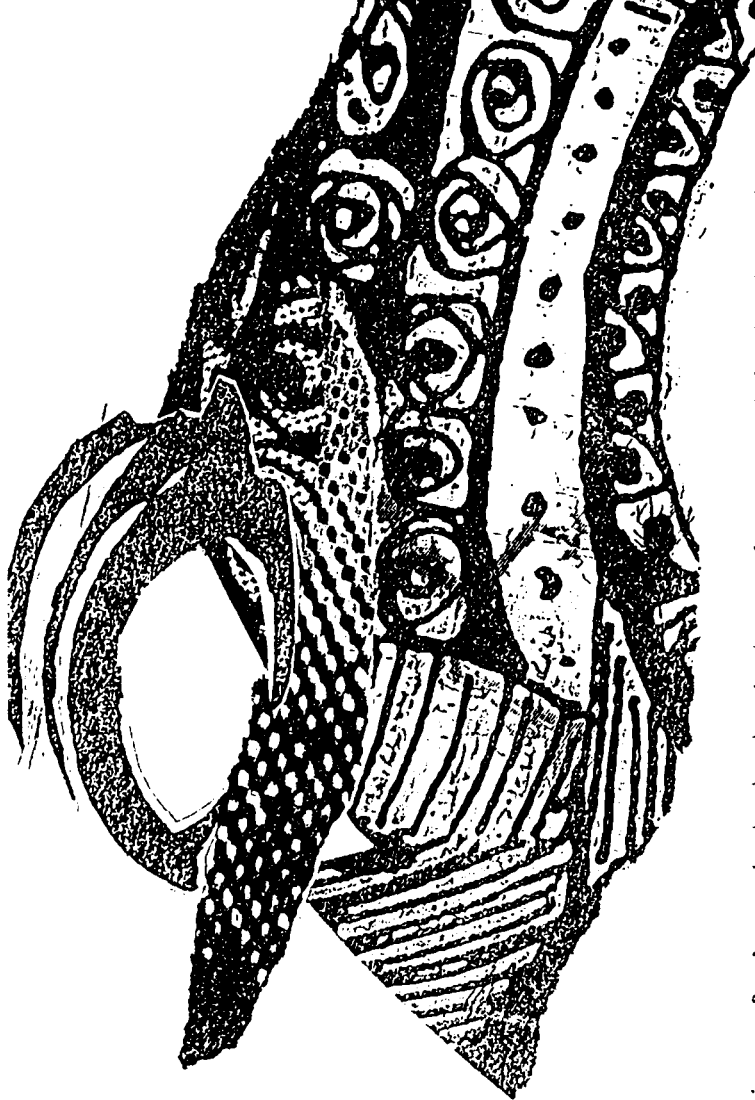
دست یابی یا انتقامی بگیری بلکه تلاش کن تا باطلی را از میان برده حقی را زنده کنی. به آن دلخوش باش که چیزی برای آن دنیا ذخیره کرده‌ای و از این اندوهگین باش که چیزی در این دنیا بر جا می‌گذاری. همت خود را متوجه دنیای پس از مرگ بگردان (۶۴)... این عباس اگر از آخرت چیزی به دست آوردی جا دارد که دلخوش باشی و اگر به زیان اخروی دچار شدی جا دارد که اندوهگین شوی اما آن چه از دنیا به دست بیاوری دلخوش نکند. و اگر چیزی از دنیای تو کم شود بی تابی نکنی. هم و همت خویش را صرف دنیای پس از مرگ کنی.» (۶۵)

این عباس می‌گوید بعد از سخنان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از هیچ سخنی به اندازه این راهنمایی مولا علیه السلام سود نبردم.

۳- مرگ پایان زندگی نیست

انسان با مرگ‌اندیشی به حیات جاودانه پس از مرگ پی می‌برد و می‌داند که حیات با اوصاف و شرایط خوشبختی و بدبختی پس از مرگ نیز ادامه دارد. نه تنها زندگی پس از مرگ همراه با خوشبختی یا بدبختی ادامه می‌یابد بلکه جاودانه هم می‌باشد و لذا باید بیشتر از حیات دنیوی مورد توجه قرار گیرد.





هرگز! بلکه سرانجام دنیا آنان را بر زمین زده پوست و گوشتشان را درید. با حوادث سخت و مصیبت‌های گران بست و خوارشان گردانید. دنیا با آن مهربانان به ستیزه برخاست هر چه آنان عشق و ایشار ورزید، جز بی‌وفایی و کینه ندیدند. همه از دنیا رفتند در حالی که جز گرسنگی توشه‌ای نداشتند و جز سخنی پیش رویشان نبود. سراپا تاریکی و پشیمانی.» (۶۸)

ب - هشدار انبیاء و اولیاء علیهم‌السلام

امام علی علیه‌السلام بر عوامل آگاهی و هوشیاری انسان نسبت به دنیا و آخرت تأکید کرده و می‌فرمایند:

«اگر چشم بینا داشته باشید، حقیقت پیش چشم شماست و اگر گوش شنوا دانسته باشید، از هر سو ندای هدایت بلند است. اگر طالب هدایتید، از هر طرف عوامل هدایت در کارند. سخن بی‌برده می‌گویم که عوامل عبرت و آگاهی از هر سو بی‌برده با شما سخن می‌گویند. شما را از ناشایستگی و فساد باز می‌دارند. و بدانید که پیام الهی را پس از فرشتگان، جز از زبان انسان نخواهید شنید!» (۶۹)

و اینک موضع انبیاء و اولیا در قبال دنیا و آخرت؛ و چه سرمشقی بهتر و روشن‌تر از اینها! علی علیه‌السلام در این باره می‌فرمایند:

«راه و رسم پیامبر اسلام بهترین الگو و سرمشق شماست. ببین چگونه آن حضرت از دنیا کناره گرفت و بدی‌ها و زشتی‌های آن را شناخت. سفره دنیا را از بزم او برچیده در بزم دیگران گسردند. از پستان دنیا شیر نخورد و با زیورهای آن خود را نیازاست. و اگر خواستید در مرحله دوم موسی کلیم الله را در نظر بگیرید. آن جا که می‌گفت:

«پروردگارا هر چیزی به من برسانی نیازمندم.» قصص / ۲۴.
به خدا سوگند خواسته موسی در آن لحظه جز یک تکه نان نبود تا بخورد. زیرا که او از سبزه‌های زمین تغذیه می‌کرد تا آن جا که بر اثر لاغری سبزی گیاه از پوست شکمش پیدا بود. و اگر می‌خواهید سومین نفر حضرت داوود را در نظر بگیرید؛ صاحب مزامیر و آواز خوان بهشتیان کسی که از لیف خرما زنبیل می‌بافت و به اطرافیانش می‌گفت، کدامتان این را می‌فروشند تا از بهای آن نان جوی تهیه کنیم.

و اگر می‌خواهید از عیسی بن مریم بگویم که سر بر سنگ می‌نهاد و پوشش پشمین داشت و نان خشک می‌خورد. نان خورشش گرسنگی بود و چراغش ماه و پناهگاهش در زمستان شرق و غرب زمین، میوه و گل او علف چهار پایان بود، نه دل به همسری داده بود و نه اندیشه فرزندی داشت،

ثروتی نداشت که سرگرمش کند و آز و طمعی نداشت تا به ذلت بیفتد باهایش سواری او و دو دستش خدمتکارانش بودند.

باز هم راه و رسم زندگی پیامبر اسلام را بنگرید که بهترین سرمشق است و محبوب‌ترین بنده خدا کسی است که به راهی رود که پیامبر رفته است.

پیامبر اسلام همیشه از دنیا به ناگواری بهره برده و گوشه چشمی به دنبال آن نداشت لاغرترین پهلو و گرسنه‌ترین شکم را داشت... بر خاک غذا می‌خورد، چون بر دکان می‌نشست، پای‌افزار خود را خود وصله می‌زد و جامه‌اش را با دست خود می‌دوخت، بر الاغ برهنه سوار می‌شد.

از این جا می‌توان فهمید که نباید به دنیا دل داد... و گرنه خطر بدبختی در پیش است. چون محمد راهنمای دنیای دیگر و مژده رسان بهشت و ترساننده از دوزخ بود. وه چه بزرگ است این کرم و احسان خداوند که چنین راهنمایی فرا راه ما قرار داده است. پیشتازی که باید از او پیروی کرد و

پیشوایی که باید راه او را برگزید.

به خدا سوگند من خود این پیراهن پشمین را آن قدر وصله زدم که از پینه کتنده آن شرمسارم. یکی به من گفت آن را دور نمی‌اندازی؟ گفتم: دست بردار! صبحگاهان کسانی سرفرازند که شب را راه رفته باشند.» (۷۰)

بدین سان، این بزرگواران با گفتار و کردارشان به ما هشدار می‌دهند که گرفتار دنیا نشده و به مرگ و دنیای پس از مرگ بیندیشیم.

ج - بصیرت باطن

امام علی علیه السلام، در تحلیل انحراف بنی‌امیه می‌فرماید که: «بنی‌امیه با نور حکمت درون خود را روشن نساختند و برای دست یافتن به روشنائی‌های معرفت، نکوشیدند، بلکه زندگی را همچون چهارپایان به سر برده و مانند صخره‌های سخت، از تعلیم و تربیت بهره نبردند.» (۷۱)

پس برای آن که چنین نپندارند که غفلت در این دنیا یک امر عادی است و اندیشیدن به جهان دیگر و دست یافتن به حکمت و معرفت دشوار و غیر ممکن است می‌فرمایند:

«رازهای پنهان بر اهل بصیرت چهره می‌گشاید و راه حق حتی برای گمراهان نیز روشن است. جهان پس از مرگ بی‌پرده رو در روی انسان است و همه نشانه‌های خود را برای هوشیاران و جویندگان حق آشکار نموده است.» (۷۲)

این سینا می‌گوید:

«عارفان و اهل معنی در همین دنیا و در پوشش‌های جسمانی خویش چنانند که گویی جان از نشان جدا شده و به عالم بالا رفته‌اند.» (۷۳)

آری این تجربه به تواتر رسیده است که انسان در همین حیات دنیوی می‌تواند وارد عالم معنی شده و از حیات اخروی آگاه گردد.

علی علیه السلام هم در مواردی از امکان چنین اطلاعی از غیب و عالم پس از مرگ خبر داده است. در موردی می‌فرماید: «دوستان خداوند، کسانی هستند که بر خلاف مردم دنیا که ظاهر را می‌بینند، آنان باطن دنیا را می‌بینند و برخلاف مردم که به دنیای زودگذر می‌پردازند، آنان به جهانی باقی پس از مرگ می‌پردازند.» (۷۴)

مرگ، معنا و سامان زندگی

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«اما والله انی یتمنی من اللّٰه ذکر الموت و ائنه یتمنه من قول الحق نسیان الآخرة؛ (۷۵) به خدا سوگند، یاد مرگ مرا از لاغ باز می‌دارد، و فراموشی آخرت، او را نگذارد که سخن حق بر زبان آرد.»

الف - زندگی زیباست ولی هدف نیست

زندگی دوست داشتنی، زندگی زیباست! هر زنده‌ای بطور غریزی، برای استمرار زندگی (بقا) تلاش می‌کند. و در مسیر این تلاش‌ها است که نیازهای زندگی را برآورده به حیات خود استمرار و دوام بخشند. هیچ زنده‌ای، در هیچ لحظه‌ای زندگی را کافی ندانسته و از آن سیر نمی‌گردد.

چنان که مولا علی علیه السلام فرموده است:

«انسان از همه چیز سیر و خسته می‌گردد، جز زندگی، زیرا که در مرگ لذت و آسایشی نیست! زندگی همانند دانش و فرزانی است که دل با او می‌تپد و دیده به باری او می‌بیند و گوش در سایه او می‌شنود! زندگی، هر عطشی را فرو نشانده و پایه توانگری و سلامت است.» (۷۶)

آری اگر زندگی نباشد، توانی نیست و لذتی وجود ندارد. این حیات و شعله فروزان آن است که اساس همه‌گونه تلاش، لذت و توان می‌باشد.

زندگی را دوست می‌داریم، با تمامی وجودمان و در قلمرو ناخودآگاهی و خودآگاهی مان، در شادی و غم، در سلامت و بیماری، آری حتی در بستر بیماری‌های سخت و طولانی هم زندگی را دوست می‌داریم.

اما در نهایت باید توجه داشت برای هر انسان اندیشمندی لازم است که توجه به این نکته ظریف داشته باشد که: زندگی زیبا و دوست داشتنی است، اما هدف نیست.

ب - نقش مرگ در فهم زندگی

معروف است می‌گویند که هر چیز را با ضد آن می‌توان شناخت. یکی از مصداق‌های این گفته همین مسئله زندگی و مرگ است: ما عمق زندگی را تنها در سایه توجه به مرگ می‌فهمیم. اگر زندگی دائمی بود، کمتر کسی به چیز دیگری غیر از خود زندگی توجه می‌کرد. برای اینکه هر چه از این زندگی بگذرد و هر چه بیشتر با کامیابی همراه باشد به همان اندازه بیشتر دلچسب و فریبنده خواهد بود. همین انسان نسبت به طول عمرش وابستگی به زندگی بیشتر می‌گردد. و پیران بیش از جوانان دلبسته زندگی هستند به قول صائب: ریشه بید کهنسال از جوان افزون‌تر است

بیشتر دلبستگی باشد به دنیا پیر را (۷۷)

به قول برزویه طبیب، زندگی دنیا و لذت‌های آن مانند آب شور است که هر چه بیش خورده شود تشنگی غالب‌تر گردد و آدمی در کسب آن مانند کرم پيله است که هر چه بیش تند، بند سخت‌تر گردد و رهایی دشوارتر. (۷۸) این نکته ظریف را علی علیه السلام در نامه‌ای به معاویه تذکر می‌دهد:

زندگی دنیوی و سامان بخشیدن آن نیست. ما نباید دنیا را جانشین آخرت سازیم یا با فکر آخرت حیات دنیوی را نادیده بگیریم بلکه باید این دو را در ارتباط با یکدیگر در نظر گرفته دنیا را تا آنجا که به سعادت آخرت آسیب نزنند داشته باشیم. علی علیه السلام می فرماید:

«آن کس که از دنیا به مقدار کم قناعت کند زمینه ایمنی خود را فراهم آورده است. و آن کس در بهره مندی از دنیا افراط کند به نابودی خود کوشیده است.» (۸۰)

علی علیه السلام در نامه ای به محمد بن ابی بکر، هنگامی که او را به حکومت مصر برگزید در مورد اعتدال در زندگی چنین نوشت:

«ای بندگان خدا به هوش باشید. دنیا و آخرت. هر دو را بردند. با اهل دنیا زندگی دنیوی را بسر بردند اما در بی بهرگی از آخرت به سرنوشت آنها دچار نشدند. در بهترین خانه های دنیا ساکن شده. از بهترین خوراکی ها خوردند. در لذت اهل دنیا شریک شده و سهم خود را از دنیا فراموش نکردند. و سرانجام از این جهان با زاد و توشه فراوان و تجارتی پر سود به جهان باقی رفتند. لذت پارسایی را در همین دنیا چشیدند. و یقین کردند که فردای قیامت در نزد خداوند. به هر چه درخواست کنند می رسند و به هر لذتی که آرزو کنند دست می یابند.» (۸۱)

به عبارت دیگر منظور از مرگ اندیشی، چیزی جز این نیست که انسان با زندگی متعادل و تنظیم شده دنیوی خود، در عین برخورداری از حیات دنیوی و لذت آن به حیات معنوی و اخروی خود نیز بیندیشد و توشه بردارد. علی علیه السلام پس از یک بیان نسبتاً مفصل و رسا در بی اعتباری دنیا و غفلت انسان و بی توجهی او به این همه عوامل عبرت آموزی؛ نقش مرگ را در حیات دنیوی انسان، چنین مطرح می کند:

«هوشیارانه، مرگ را که اساس کامجویی شما را فرو می پاشد و اسباب تلخ کامی شما را فراهم می آورد و آرزوهای شما را بر باد می دهد، هنگام قصد کار خلاف فراموش نکنید و از خداوند برای انجام واجبات و سپاس نعمتهایش یاری جوئید.» (۸۲)

در بیان فوق علی علیه السلام برای تنظیم حیات دنیوی به گونه ای که انسان بتواند شکرگزار بوده و واجبات و محرمات را رعایت کند، دو عامل مؤثر می داند:

- مرگ اندیشی.

- یاد خدا و استعانت از او.



«... دنیا انسان را چنان به خود سرگرم می کند که نمی تواند به چیزهای دیگر توجه کند دنیا زدگان هر چه از دنیا کامیاب تر گردند به همان نسبت بر دلبستگی و آزمندیشان افزوده می شود و هرگز به داشته ها دلخوش نکرده به دنبال چیزهایی خواهد بود که هنوز به دست نیاورده است.» (۷۹)

در این میان آنچه انسان را از دنیا زدگی باز داشته و او را به مسائلی بالاتر از زندگی جانوری متوجه می سازد همین مرگ است و ناپایداری حیات دنیوی. و لذا علی علیه السلام در پایان این نامه و به دنبال تذکر آن نکته ظریف می افزاید که: «اما سرانجام کار جز آن نیست که از هر چه دلبسته ای دل برداری. و همه رشته ها را پنبه کنی!»

انسان تنها در سایه توجه به مرگ است که در ارزیابی دنیا تجدید نظر می کند و در نتیجه می تواند خود را از دنیا زدگی نجات بخشد. چون دنیا با توجه به مرگ ارج و منزلت خود را از دست می دهد.

ج - مرگ اندیشی عامل تعادل و سامان زندگی

این مرگ اندیشی که از مکتب علی می آموزیم هرگز انسان را به پوچ گرایی و ترک دنیا نمی کشند. هدف از مرگ اندیشی این نیست که انسان از دنیا و لذت های آن به هیچ وجه بهره مند نشود. برای این که چنان که بارها یادآور شدیم پیدایش انسان در این دنیا اقتضا می کند که انسان با این دنیا پیوند داشته باشد، زندگی دنیا را براساس سعادت اخروی خود تنظیم کند و این جهان را مزرعه جهان دیگر قرار دهد. وگرنه در مکتب علی انسان می تواند هم دنیا را داشته باشد هم آخرت را.

بنابراین منظور اصلی از مرگ اندیشی چیزی جز تعدیل

پی‌نوشت‌ها

۱. نهج البلاغه، (صبحی صالح) خطبه ۱/۱۴۹.
۲. نهج البلاغه، خ ۱۰۶، بند ۵.
۳. همان، خ ۱۵۶، بند ۴.
۴. همان، خ ۲۲۱، بند ۳۴.
۵. همان، خ ۱۰۹، بند ۱۸.
۶. نهج البلاغه، خ ۲۲۱، بند ۱۶.
۷. همان، خ ۱۱۲.
۸. همان، خ ۲۳۰، بند ۲.
۹. همان، خ ۸۳، بند ۸-۷.
۱۰. آمدی، عبدالواحد بن محمد، غررالحکم و دررالکلم، تصحیح سید جلال‌الدین محدث ارموی، چاپ دانشگاه تهران، ج ۲، ص ۵۹۸.
۱۱. همان، خ ۲۰.
۱۲. همان، خ ۸۷.
۱۳. همان، خ ۱۰۹، بند ۵.
۱۴. ابن‌سینا، الهیات نجات، مقاله ۲، فصل ۳۷.
۱۵. نهج البلاغه، خ ۱۳۳.
۱۶. نهج البلاغه، خ ۲۳۰، بند ۲.
۱۷. دکتر عبدالخالق، احمد، قلق الموت، سلسله انتشارات عالم المعرفة، کویت، مارس ۱۹۸۷، ص ۲۱۴.
۱۸. همان، ص ۶.
۱۹. نهج البلاغه، حکمت ۳۳۴.
۲۰. همان، خ ۲۳۰، بند ۲.
۲۱. نهج البلاغه، خ ۱۲۳، بند ۱.
۲۲. ابن‌سینا، مجموعه رسائل، «رسالة فی دفع الغم من الموت».
۲۳. آمدی، پیشین، ج ۶، ص ۴۴۰.
۲۴. نهج البلاغه، نامه ۳۱، بند ۹.
۲۵. همان، حکمت ۱۵۰.
۲۶. نهج البلاغه، خ ۱۵۵.
۲۷. همان، خ ۱۲۳، بند ۱.
۲۸. آمدی، پیشین، ج ۶، ص ۱۵۱.
۲۹. همان، ج ۳، ص ۳۳۴.
۳۰. نهج البلاغه، حکمت ۱۵۰.
۳۱. همان، خ ۱۸۹.
۳۲. نهج البلاغه، خ ۱۱۴.
۳۳. همان، خ ۱۵۱.
۳۴. نهج البلاغه، خ ۵، بند ۲.
۳۵. حافظ، دیوان.
۳۶. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱، بند ۳.
۳۷. غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، ص ۳۲۰.
۳۸. نهج البلاغه، خ ۱۶۵، بند ۷.
۳۹. آمدی، پیشین، ج ۲، ص ۵۷۰.
۴۰. همان، خ ۱۸۰، بند ۲.
۴۱. اعتصامی، پروین، دیوان.
۴۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۰۳.
۴۳. همان، نامه ۶۹، بند ۳.
۴۴. آمدی، پیشین، ج ۵، ص ۳۳۰ و ۳۶۵.
۴۵. نهج البلاغه، نامه ۶۹.
۴۶. همان، نامه ۶۲.
۴۷. همان، خ ۲۰۳.
۴۸. نهج البلاغه، خ ۱۱۳، بند ۱.
۴۹. حافظ، دیوان.
۵۰. نهج البلاغه، خ ۱۱۳، بند ۱.
۵۱. همان، حکمت ۱۳۲.
۵۲. نهج البلاغه، خ ۱۴۵.
۵۳. نهج البلاغه، خ ۱۳۲، بند ۳.
۵۴. نهج البلاغه، نامه ۳۱، بند ۷۸.
۵۵. همان، خ ۸۶، بند ۱۳.
۵۶. نهج البلاغه، نامه ۳۱.
۵۷. همان، خ ۱۳۳.
۵۸. همان، خ ۱۱۳.
۵۹. همان، نامه ۳۱، بند ۸۴.
۶۰. همان.
۶۱. مولوی، کلیات دیوان.
۶۲. نهج البلاغه، خ ۱۳۲.
۶۳. همان، نامه ۲۲.
۶۴. همان، نامه ۶۶.
۶۵. همان، نامه ۲۲.
۶۶. همان، خ ۱۰۹، بند ۶.
۶۷. همان، خ ۹۹، بند ۲.
۶۸. همان، خ ۴، ۱۱۱.
۶۹. همان، خ ۲۰.
۷۰. نهج البلاغه، خ ۱۶۰، بند ۵۴.
۷۱. همان.
۷۲. همان.
۷۳. ابن‌سینا، الأشارات و التبیهاات، نمط نهم.
۷۴. نهج البلاغه، حکمت ۴۳۲.
۷۵. همان، خ ۸۴.
۷۶. همان، خ ۱۳۳، بند ۵.
۷۷. صائب، دیوان.
۷۸. برزویه طبیب، کلیله و دمنه، باب برزویه.
۷۹. نهج البلاغه، نامه ۴۹.
۸۰. نهج البلاغه، خ ۱۱۱، بند ۳.
۸۱. همان، نامه ۲۷.
۸۲. همان، خ ۹۹.